

## Analysis of critical discourse in the novel *Season of migration to the north* based on Fairclough's pattern

Bahman Hadiloo<sup>1</sup>, Assistant Professor of Arabic Language and Literature,  
University of Holy Quran Sciences and Education

Ibrahim Nategh Tajrqi, PhD student in Arabic Language and Literature,  
Qazvin International University

Received: 08-11-2020

Accepted: 07-02-2021

**Introduction:** The term "discourse analysis" was first used in 1952 in an article by the famous English linguist Zelik Harris. In this article, by presenting a formalist view, he described discourse analysis as merely a structuralist view of sentence and text. After him, many linguists considered discourse analysis as the analysis of the structure of spoken language, such as conversations and interviews. They also considered text analysis as the analysis of the structure of written language such as articles and stories. Critical discourse refers to a kind of evolutionary process of discourse analysis in which attention is paid to the affective processes in the formation of discourse by passing through the mere description of linguistic data. This type of discourse analysis benefits from both social and linguistic approaches. In the social approach to discourse, the situational context is explained, while the linguistic approach serves to describe the textual context.

**Methods and objectives:** One of the suitable contexts for critical discourse analysis is the novel. The novel *Season of migration to the north* has a special place in the field of modern Arabic novel writing. It was selected in 2001 by the Damascus Academy of Arabic Literature as the best Arabic novel of the twentieth century. Considering the importance of the position of this novel, its critique is also important from different viewpoints. The novel has unique elements to present from the perspective of critical discourse and is more consistent with the Fairclough model than with the various models available in this field.

The present article examines the novel *Season of migration to the north* in a descriptive-analytical manner and at the three levels of the Fairclough model. It seeks to answer the questions 'What will be the results of examining the external texture of the novel and analyzing it at the level of description?', 'What is the context of the novel at the level of explanation and ideology of Tayeb Saleh?' and 'In what titles and contents has the level of interpretation and internal context of the novel reached the stage of emergence?'

**Research background:** After the development of the critical discourse analysis approach, novels were considered from the perspective of linguistic structure and discourse-oriented components, and books and articles were written about the novel *Season of migration to the north*. For example, Mohammad Shahin describes the character of Mustafa Saeed in his book entitled *Literature and Myths* (1996). Reza Nazemian, in an article entitled "Westernization or Orientalism in Arabic Novels" (2011), compares the novel of Tayeb Al-Saleh with several other novels, all of

---

<sup>1</sup>- Corresponding Author Email: hadilo@quran.ac.ir

which are on the issue of confrontation of Eastern traditions with Western liberties and technology. Also, in an article entitled "Confrontation of place and its semantic functions in the novel *The Season of the Stone to the North*" (2013) by Majid Mohammadi et al., the confrontation of places has been emphasized to understand the concept of the confrontation between East and West. The paper has also considered a semantic function for the element of place, which arouses the reader's curiosity and advances the events of the story. Despite these valuable works, the study of this novel from the perspective of critical discourse has not been done in any of the articles and books so far. The present article is the first one in the field to examine this novel at three levels.

**Conclusion:** Critical discourse analysis is based on social constructivism. The critical discourse analysis of the novel *Season of migration to the north* is performed based on Fairclough's model at the three levels of description (including linguistic analysis), interpretation (discussion of the production and use of texts) and explanation (social factors and ideology). There are several results gained as presented below.

At the descriptive level, the writer's language is generally fluent and understandable to readers and avoids mystery and myth. The style of expression is firm and has an honest tone. The author has used the terms primitive life, which indicates his interest in the original Arabic tradition and culture. Repetition in this novel, by mentioning Mustafa's affairs with Western women several times, shows the war against colonialism in the form of rape of Western women. Scenography and illustration make up a significant part of Tayeb Saleh's novel, which helps the reader to gain a deep understanding of the theme of the story.

At the level of explanation, which expresses the author's ideology, the struggle against colonialism and its condemnation is manifested in the form of the confrontation of the main character of the story, Mustafa Saeed, with Western women. The hatred for colonialism takes shape in the main story space, where Mustafa desecrates Western women and eventually kills them. Therefore, the general view of the story and the dominant ideology in it is based on confronting the colonialists and expressing the real feelings of the eastern people to years of aggression and colonization.

At the level of interpretation, the situational context of the novel is examined. The novel dates back to the years of Sudanese colonization. The presence of the colonizers and their influence can be seen throughout the novel. Also, in the field of intertextuality, the use of the character Atil (Othello) and Quranic concepts is evident in this novel. In the internal context, the author refers to the opposition between East and West.

**Keywords:** Novel criticism, Critical discourse, Fairclough, Tayyib Saleh, *Season of migration to the north*.

## تحلیل گفتمان انتقادی در رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» (بر اساس الگوی فرکلاف)

بهمن هادیلو<sup>۱</sup>، استادیار رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم  
ابراهیم ناطق تجرق، دانش آموخته دکترای زبان و ادبیات عرب، دانشگاه بین المللی قزوین  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۹

### چکیده

گفتمان انتقادی، به نوعی روند تکوینی تحلیل گفتمان اطلاق می‌گردد که در آن با عبور از توصیف صرف داده‌های زبانی، به فرآیندهای مؤثر در شکل‌گیری گفتمان توجه می‌شود. در این نوع از تحلیل گفتمان، به دورویکرد اجتماعی و زبان‌شناختی پرداخته می‌شود؛ که در رویکرد اجتماعی به گفتمان و بافت موقعیتی پرداخته می‌شود و در رویکرد زبان‌شناختی، بافت متنی تشریح می‌گردد. رمان «موسم الهجرة إلى الشمال»، در تناسب با الگوی تحلیلی گفتمان انتقادی فرکلاف، در سه سطح این نظریه، یعنی توصیف، تبیین و تفسیر با روشی توصیفی-تحلیلی حاوی برآوردهایی است که عبارتند از: نویسنده با زبانی ساده و به دور از تکلف و با استفاده از زبان معیار و با صحنه‌پردازی دقیق و تصویرپردازی جزئی، برای درک عمیق درون‌مایه رمان توسط خواننده تلاش می‌کند؛ ایدئولوژی نویسنده که مقابله با استعمار است، در شکل رابطه‌ی شخصیت داستان با زنان غربی جلوه نموده است و تفکر غالب در این رمان تقابل شرق و غرب می‌باشد که در شکل تقابل مصطفی با زنان غربی نمودار شده و نتیجه‌ی آن قتل و خونریزی بوده است. همچنین بافت موقعیتی آن در زمان استعمار سودان صورت پذیرفته که طیب صالح با به‌کارگیری مفاهیم قرآنی و استفاده از اصطلاحات اصیل عربی و شخصیت عطیل (اتللو)، به خلق این اثر اقدام نموده است.

**کلید واژه‌ها:** نقد رمان، گفتمان انتقادی، فرکلاف، طیب صالح، موسم الهجرة إلى الشمال.

## مقدمه

اصطلاح «تحلیل گفتمان» نخستین بار در سال ۱۹۵۲ در مقاله‌ای از زبان‌شناس معروف انگلیسی زلیک هریس<sup>۱</sup> به کار رفته است. وی در این مقاله، با ارائه‌ی دیدگاهی صورت‌گرایانه، تحلیل گفتمان را صرفاً نگاهی ساختارگرایانه به جمله و متن برشمرده (بهرام‌پور، ۱۳۷۹: ۲۲). پس از وی، بسیاری از زبان‌شناسان، تحلیل گفتمان را تحلیل ساختار زبان‌گفتاری -مانند گفتگوها، مصاحبه‌ها- و تحلیل متن را شامل تحلیل ساختار زبان نوشتاری -مانند مقاله‌ها، داستان‌ها و غیره- دانسته‌اند. (وان دایک، ۱۳۸۲: ۷۲). در اواخر سال ۱۹۷۹، گروهی از زبان‌شناسان پیرو مکتب نقش‌گرایی هالیدی<sup>۲</sup> یعنی فاولر<sup>۳</sup>، هاج<sup>۴</sup>، کرس<sup>۵</sup> و ترو<sup>۶</sup>، با انتشار کتاب «زبان و کنترل»، نگرش انتقادی به زبان را پایه‌گذاری کردند. آنان نام این رویکرد را «زبان‌شناسی انتقادی» نهادند و سه اصل مهم را مبنای کار خود قرار دادند:

۱. «زبانی که به کار می‌بریم، «بیانگر دیدگاهی خاص نسبت به واقعیت» است. ۲. «تنوع در گونه‌های گفتمان، از عوامل اقتصادی و اجتماعی جدایی‌ناپذیرند». ۳. «به کارگیری زبان، حاصل و بازتاب فرآیند اجتماعی نیست، بلکه بخشی از فرآیند اجتماعی است» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۵۱). به عبارتی دیگر، کاربرد زبان، سازنده‌ی هویت‌های اجتماعی، روابط اجتماعی و نظام‌های دانش و باورها است (آقاگل‌زاده و غیاثیان، ۱۳۸۶: ۴۱).

تحلیل گفتمان انتقادی، به‌ویژه رویکرد فرکلاف<sup>۷</sup>، ریشه در سازه‌گرایی اجتماعی دارد و سازه‌گرایی اجتماعی بر این اصل بنیادی مبتنی است که فهم انسان نسبت به جهان پیرامون، براساس مقوله‌بندی‌های گوناگونی از جهان شکل می‌گیرد و انسان‌ها، معانی ذهنی مختلفی را به آن نسبت می‌دهند و این‌گونه جهان پیرامون خود را می‌سازند. همچنین معانی ذهنی آدمی از قابلیت عینی‌شدن برخوردارند و می‌توانند خود را در ساخته‌ها و فعالیت‌های آدمی بروز دهند (محسنی، ۱۳۹۱: ۷۲). لذا «تحلیل گفتمان انتقادی، تنها به بررسی ساختار زبان نمی‌پردازد؛ بلکه به بررسی افراد و نهادهایی می‌پردازد که شیوه‌هایی برای معنای‌پردازی از متن دارند؛ لذا در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی، گفتمان کاوی، تجزیه و تحلیل ساختارها و معناهایی است که بار ایدئولوژیک دارند» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۱۶۰-۱۶۱).

یکی از زمینه‌های مناسب برای تحلیل گفتمان انتقادی، رمان می‌باشد. «رمان نوع ادبی برتر است که روایت پایه‌ی اساسی آن به‌شمار می‌آید و به ساختاری اطلاق می‌شود که حکایت مرکزی و دیگر حکایت‌های فرعی را شکل داده» (مرتاض، ۱۹۹۸: ۲۷) و موجب ارتباط و تسلسل فنی محکمی بین حوادث می‌گردد (شربیط، ۱۹۹۸: ۲۸).

## تحلیل گفتمان انتقادی در رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» (بر اساس الگوی فرکلاف) ۵۱

رمان «موسم الهجرة إلى الشمال»، جایگاهی ویژه در عرصه‌ی رمان‌نویسی نوین عربی دارد. این رمان در سال ۲۰۰۱ میلادی از طرف آکادمی ادبیات عرب دمشق، به‌عنوان برترین رمان عربی در قرن بیستم انتخاب شد. «شاید راز اقبال از این رمان در این نکته باشد که از یک طرف فن داستانی سنتی را با رازآلوده بودن شخصیت داستانی در رمان جدید درهم آمیخته و از طرف دیگر، میان واقعیت و خیال پیوندی ایجاد نموده که این رمان را به اوج رسانده است» (شاهین، ۱۹۹۶: ۱۰۷). نظر به اهمیت جایگاه این رمان، نقد آن هم از زوایای مختلف دارای اهمیت می‌باشد. رمان مورد اشاره دارای عناصر منحصر به فردی جهت عرضه در بوته‌ی نقد از منظر گفتمان انتقادی می‌باشد و از میان انواع الگوهای موجود در این زمینه، با الگوی فرکلاف سازگارتر است.

مقاله‌ی حاضر با بررسی رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» به روش توصیفی-تحلیلی و در سه سطح الگوی فرکلاف، درصدد پاسخ به پرسش‌های زیر است:

۱. بررسی بافت بیرونی رمان و تحلیل آن در سطح توصیف چه نتایجی به‌همراه خواهد داشت؟
۲. بافت رمان در سطح تبیین و ایدئولوژی طیب صالح در این رمان چیست؟
۳. سطح تفسیر و بافت درونی رمان در چه عناوین و مطالبی به منصفی ظهور رسیده است؟

### پیشینه‌ی پژوهش

بعد از گسترش رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، رمان‌ها از منظر ساختارشناسی زبانی و مؤلفه‌های گفتمان‌مدار مورد توجه قرار گرفتند. جابر عصفور معتقد است که «رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» یک حادثه‌ی استثنائی در تاریخ رمان عرب می‌باشد» (جابر عصفور، ۲۰۰۸: <http://dvdtarab.maktoob.com>). بنابراین مورد توجه بسیاری از ناقدان قرار گرفته است؛ از جمله محمد شاهین که در کتاب خود با عنوان «الأدب و الاسطورة»، (۱۹۹۶) در فصلی به نام «مصطفی سعید»، به بیان شخصیت مصطفی سعید پرداخته و با رویکرد تحلیل روانشناسی، شخصیت او را زائیده‌ی ناخودآگاه جمعی عربی در رویارویی با خودآگاه جمعی اروپا می‌داند. و مسأله‌ی رازآلود بودن داستان را به بحث و بررسی می‌کشاند (السوعی، ۱۹۹۶: ۷۹۵/۲). در ایران نیز مقالاتی مرتبط با رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» به رشته‌ی تحریر در آمده است، از جمله:

رضا ناظمیان در مقاله‌ای باعنوان «غرب‌مداری یا شرق‌گریزی در رمان‌های عربی»، (لسان مبین، شماره ۴: ۱۳۹۰)، به بررسی تطبیقی رمان طیب الصالح با چندین رمان دیگر که همگی

مسأله‌ی رویارویی باورها و سنت‌های شرقی با آزادی‌ها و فناوری غربی را مورد توجه قرار داده‌اند، پرداخته است.

همچنین مقاله‌ای تحت عنوان «تقابل مکان و کارکردهای معنایی آن در رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» (۱۳۹۲) توسط مجید محمدی و همکاران در شماره‌ی پنجم مجله‌ی نقد ادب معاصر عربی، به چاپ رسیده و در آن، بر تقابل مکان‌ها برای تفهیم مفهوم تقابل شرق و غرب، تأکید شده است و برای عنصر مکان کارکرد معنایی در نظر گرفته و کارکرد آن را در برانگیختن حس کنجکاوی خواننده و پیشبرد حوادث داستان دانسته است.

پیمان صالحی در مقاله خود با عنوان «نگرشی تحلیلی بر سرعت روایت در رمان‌های جای خالی سلوچ و موسم الهجرة إلى الشمال با تکیه بر نظریه‌ی روایت‌شناسی ژرار ژنت» (متن پژوهی ادبی، شماره ۶۶: ۱۳۹۴)، به مقارنه‌ی این دو رمان از جهت سرعت روایت توجه نموده است.

مجید صالح‌بک و همکاران، در مقاله‌ی «گفتمان پسااستعماری در دو رمان موسم الهجرة إلى الشمال از طیب صالح و سووشون از سیمین دانشور» (کاوش‌نامه‌ی ادبیات تطبیقی، شماره ۳۳: ۱۳۹۸) با تطبیق دو رمان، به تحلیل مفاهیم بارز نقد پسااستعماری از جمله اروپامحوری پرداخته‌اند.

در مقاله‌ی «نقد رمان موسم الهجرة إلى الشمال بر اساس مؤلفه‌های رمان مدرن» نوشته علی‌اکبر نورسیده (پژوهشنامه ادبیات داستانی، شماره‌ی ۹: ۱۳۹۹)، نویسنده به مؤلفه‌های مدرنیسم در آن پرداخته است.

با وجود این آثار ارزنده، بررسی این رمان از منظر گفتمان انتقادی تاکنون در هیچ یک از مقالات و کتب، مورد توجه قرار نگرفته و جستار حاضر اولین مقاله در این زمینه به‌شمار می‌رود که به بررسی این رمان از منظر سطوح سه‌گانه‌ی گفتمان انتقادی فرکلاف می‌پردازد و می‌توان اذعان نمود که تفاوت جستار حاضر با آثار تالیف‌شده در ارتباط با این رمان در این نکته است که پژوهش حاضر، براساس بنیان‌های فکری تحلیل گفتمان، رمان مورد اشاره را فراتر از یک متن یا نوشتار مورد تحلیل قرار داده و به آن به‌عنوان فرامتن نگریسته که همزمان با متن، به تحلیل دو لایه‌ی سطحی و عمقی پرداخته است. نکته‌ی دیگری که باید در این مقاله در نظر گرفته شود، اهمیت روش آن است که سعی دارد چارچوب ارائه‌شده توسط فرکلاف را در یک اثر ادبی تطبیق دهد.

### گذری کوتاه بر رمان «موسم الهجرة إلى الشمال»

داستان «موسم الهجرة إلى الشمال» توسط راوی (مؤلف) که از اروپا بازگشته و از زبان شخصیت اصلی داستان (مصطفی) تعریف می‌شود. مصطفی فردی است که در اطراف خرطوم به دنیا آمده و بعد از تحصیل در قاهره و لندن، به روستای راوی داستان نقل مکان نموده است و نابغه‌ای است که همگان را به تحسین وادار می‌دارد. تمرکز اصلی داستان بر ماجراهای مصطفی و زنان اروپایی در لندن قرار دارد. بر اساس توصیفات مصطفی، او در لندن با زنان متعددی ارتباط برقرار می‌کند؛ اما در نهایت همه‌ی آنان دست به خودکشی زده و یا توسط مصطفی کشته می‌شوند. در واقع، زاویه‌ی دید داستان در ارتباط مصطفی با این زنان و دیالوگ‌های میان آنان، بیانگر هدف اصلی و موضوع محوری آن می‌باشد. این زنان که نماینده‌ی غرب هستند، در مقابل مصطفی (انسان شرقی) قرار می‌گیرند و توسط او به صورت مستقیم یا غیرمستقیم کشته می‌شوند. پس از آن مصطفی دادگاهی شده و با دفاعیات استاد خویش از قصاص نجات می‌یابد، به سودان بازگشته و در روستای طیب صالح به کشاورزی و دامداری مشغول می‌شود. در یکی از شب‌ها که رود نیل طغیان می‌کند، مصطفی ناپدید می‌شود و همسرش به اجبار با مردی کهنسال به نام ودالریس ازدواج می‌کند؛ اما این زندگی اجباری را بر نمی‌تابد و دست به خودکشی می‌زند.

در نهایت امر، راوی نامه‌ای مهر و موم شده از مصطفی دریافت می‌کند که او را وصی خود قرار داده و مسئولیت خانواده‌ی خود را به وی سپرده بود. اما تعلل راوی در گشودن در آهنی باعث می‌شود تا او نتواند همسر مصطفی را نجات بدهد. در این نامه مصطفی کلید اتاق خود را برای راوی فرستاده تا شخصیت رمزآلودش را برای وی آشکار سازد. راوی نیز اتاق مصطفی را باز نموده و در مواجهه با وسایل و جلوه‌ی اروپایی اتاق شگفت‌زده می‌شود و تحت تأثیر این ماجرا، تصمیم به خودکشی می‌گیرد و خود را به نیل می‌سپارد اما دوباره از مردم برای نجات کمک می‌طلبد و تصمیم می‌گیرد تا به زندگی ادامه دهد.

### تحلیل گفتمان انتقادی و رویکرد فرکلاف

در نقد امروز، این موضوع ثابت شده که بدون در نظر گرفتن موقعیتی که رمان در تعامل با آن شکل گرفته، نمیتوان تحلیلی جامع از آن ارائه کرد. به همین دلیل چارچوب نظری این پژوهش در حوزه‌ی نقد محتوایی قرار دارد. این شگرد تحلیلی، یکی از سه نظریه‌ی گفتمانی است که در کنار «تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه» و «روانشناسی گفتمانی» در نظریه‌های گفتمانی قرار دارد (علیخانی، ۱۳۸۶: ۵۵۲ و یورگنس و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۵-۲۸). در این روش، باید ساختارهای

اجتماعی و ادراکی، یعنی آنچه معمولاً فرامتن نامیده می‌شود، در نظر گرفته‌شود و همزمان، متن و ساختارهای خرد (لایه‌ی سطحی) و کلان (لایه‌ی عمقی) بررسی شود (سلطانی، ۱۳۸۷: ۳۵). با توجه به تحدید و تعریف گفتمان، تحلیل گفتمان انتقادی که از چهار مفهوم بنیادین قدرت، جهان‌بینی، زبان و ایدئولوژی بحث می‌کند، عبارت است از انتقال مفهوم ساختار از سطح جمله و روابط دستوری چون فعل، فاعل و مفعول به سطح متن بزرگ‌تر که تمام توجه آن، علاوه بر توضیح واحدهای ساختاری درون یک متن، به زبان کاربردی آن نیز می‌باشد (میلز، ۱۳۸۸: ۱۷۱).

نورمن فرکلاف در رویکرد گفتمان انتقادی خویش، از نظرات تعدادی از نظریه‌پردازان انتقادی - اجتماعی، چون مفهوم نظم گفتمان فوکو<sup>۱</sup> و گرامشی<sup>۲</sup> استفاده کرده است که در تبیین دیدگاه‌های ایدئولوژیک هژمونی نویسندگان و نظرگاه‌های سیاسی آنان بسیار کارآمد است. از نظر او، تحلیل گفتمان به سه سطح تقسیم می‌شود:

سطح اول، توصیف: گفتمان به مثابه متن (شامل تحلیل زبانی)؛ سطح دوم، تفسیر: گفتمان به مثابه تعامل بین فرآیند تولید و تفسیر متن و سطح سوم، تبیین: که در این قسمت از عوامل اجتماعی و ایدئولوژی مورد استفاده سؤال می‌شود.

### سطح توصیف

در این مرحله، متن جدای از سایر متون، زمینه‌ها و اوضاع اجتماعی بررسی می‌شود که در خلال این بررسی، باید پرسش‌هایی را نیز در نظر داشت: کلمات واجد کدام ارزش تجربی هستند؟ چه نوع روابط معنایی (هم‌معنایی، شمول معنایی، تضاد معنایی) به لحاظ ایدئولوژیک بین کلمات وجود دارد؟ ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟ چه نوع فرآیندها و مشارکینی در این متن تسلط دارند؟ آیا کنش‌گر نامشخص است؟ آیا فرآیندها همان‌هایی هستند که به نظر می‌رسند؟ آیا از فرآیند اسم‌سازی استفاده شده است؟ از حیث تقسیم‌بندی به معلوم و مجهول و مثبت و منفی، جملات در کدام دسته‌بندی قرار می‌گیرند؟ ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟ از کدام وجه‌ها (خبری، پرسشی، دستوری) استفاده شده است؟ آیا بین ویژگی‌های مهم وجه‌ساز، رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا از ضمائر ما و شما استفاده شده است؟ اگر پاسخ مثبت است، نحوه‌ی استفاده از آن‌ها چگونه بوده است؟ جملات ساده چگونه به یکدیگر متصل شده‌اند و از کدام‌یک از کلمات ربطی منطقی استفاده شده است؟ آیا جملات مرکب از مشخصه‌های هم‌پایگی یا وابستگی برخوردارند؟ برای ارجاع به داخل و بیرون متن از چه ابزارهایی استفاده شده است؟ (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۶۷-۱۷۱). این سطح در واقع بررسی بافت بیرونی



متن از نظر ساختارگرایی و زبان‌شناسی است که در ادامه، به شرح کلی آن و سپس به موارد این سطح تحلیلی پرداخته می‌شود:

### بافت بیرونی متن

اساس تجربه‌ی رمان، همان تجربه‌ی زبانی است و واژه‌ها، مایه‌ی اساسی آن هستند. رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» اثری سیاسی-اجتماعی است که در متن خود، به مسائل اقتصادی و فرهنگی نیز توجه دارد. طبیعی است که چنین رویکردی با مکتب واقع‌گرایی سازگار است و می‌توان گفت که نویسنده هم رویکردی واقع‌گرایانه دارد. رمان طیب صالح جزء رمان‌های واقع‌گرای تشبیتی-تحلیلی است؛ «این نوع رمان در مقابل رمان واقع‌گرای تشبیتی صرف قرار دارد که حوادث را همان‌طور که هست؛ بدون هیچ دخل و تصرف یا جانب‌گرایی، به‌طور مستقیم، توصیف می‌کند. اما رمان واقع‌گرای تحلیلی، حوادث و رویدادها و حتی شخصیت‌ها را به‌صورت گزینشی و مطابق با دیدگاه و تفکری خاص، به‌تصویر می‌کشد» (رضایی، ۱۳۹۰: ۲۴). نویسنده با گزینش این سبک از نگارش، خود را به مبدأ هنر اصیل بر پایه‌ی واقعیت و عمق‌بخشیدن به حقایق، با موضع‌گیری خاص درباره‌ی هستی، زندگی، اجتماع و مردم نزدیک کرده است. او در کنار پرداختن به ماجرای اصلی (سرگذشت شخصیت داستان)، ابعاد خاصی از زندگی روستایی سودان مثل: طبیعت بکر، زنان و مردان زحمتکش، بی‌آلایشی مردمان روستا، رسوم خاص و عشق پایدار آنها را بیان کرده است. از جمله ویژگی‌های خاص طیب صالح، استفاده از اصطلاحات سنتی، همزمان با توصیف پدیده‌های تمدن جدید است؛ به‌عنوان مثال، او رفتن به قاهره از طریق قطار را با این عبارت بیان می‌کند: «وَضَرَبَ الْقَطَارُ فِي الصَّحْرَاءِ، فَفَكَرْتُ قَلِيلًا فِي الْبَلَدِ الَّذِي خَلَفْتُهُ وَرَائِي، فَكَانَ مِثْلَ جَبَلٍ ضَرَبْتُ خِيمَتِي عِنْدَهُ، وَفِي الصَّبَاحِ قَلَعْتُ الْأَوْتَادَ وَأَسْرَجْتُ بَعِيرِي، وَوَأَصَلْتُ رِحْلَتِي» (صالح، ۱۹۸۷: ۲۸). استفاده‌ی طیب صالح از اصطلاحاتی چون «برافراشتن خیمه و لگام‌کردن شتر و کندن میخ خیمه»، نشان‌دهنده‌ی اهتمام او به سنت و فرهنگ اصیل عربی می‌باشد. این اهتمام تا حدی است که برای مسافرت با قطار نیز، تشبیه‌ی از سفر بیابانی رایج در میان اعراب ذکر می‌نماید.

به‌طور کلی زبان طیب صالح در این اثر، روان و برای خوانندگان، قابل فهم است. اسلوب بیان استوار، متین و دارای صداقت لحن و بیانگر توانایی و مهارت نویسنده است. بسیار کم اتفاق می‌افتد که مخاطب در متن به کلمه یا عبارت و یا جمله‌ای نامأنوس برخورد نماید؛ گویی او زبانش را لفظ به لفظ گلچین کرده، تا به بهترین وجه ممکن با مخاطب ارتباط برقرار نماید. در جریان

روایت حوادث، سرعت درک داستان با سرعت خوانش آن هماهنگ است و پیچیدگی ادراکی خاصی در آن وجود ندارد و کنش اصلی داستان مخاطب را به خود جذب می‌کند. او در تمام جملاتش از زبان فصیح استفاده می‌کند؛ حتی در گفتگوهای میان شخصیت‌ها نیز از زبان معیار دورن‌شده که این امر، درک و فهم مطالب آن را برای همگان آسان نموده است.

نویسنده، حوادث داستان را به شیوه‌ی اخباری و از زبان سوم شخص یا دانای کل روایت می‌کند. «او از فن گفتگو و مونولوگ و اسلوب شرح و تفسیر حوادث بهره برده است. تمام امور جزئی و کلی، مهم و حاشیه‌ای را بیان کرده است. اعمال شخصیت‌ها را به تفصیل شرح داده و عواطف، رنج‌ها و آرزوهای آن‌ها را بیان کرده و به جزئیات آن پرداخته است. او در بیان خود از اسلوب نامه‌نگاری میان شخصیت مصطفی و راوی بهره برده است» (النصیر، ۱۹۸۶: ۱۸). در سطح توصیف رمان، می‌توان به مباحث مرتبط با صورت متن پرداخت که عبارتند از:

#### الف) تکرار

رمان، جهان کوچکی برگرفته‌شده از جهان بزرگ انسان‌هاست. یکی از ویژگی‌های زندگی، تکرار مداوم آن است؛ پس تکرار یکی از ویژگی‌های ادبیات جاویدان به‌شمار می‌رود؛ «زیرا هنگامی که چیزی برای انسان مهم و ارزشمند باشد، بعضی از مفاهیم، افکار یا عبارت‌های آن را تکرار می‌نماید» (مرتاض، ۱۹۹۸: ۲۱۰). طیب صالح در این رمان که بر محور تقابل شرق و غرب و نیز افکار ضداستعماری استوار است، با تکرار ماجراها و عبارات خاص، سعی در انتقال مفاهیم واقعی داستان به خواننده را دارد. وی با ذکر ارتباط خود با زنان متعدد غربی، در واقع درصدد تکرار این انتقام است تا جنگ علیه استعمار را بارها در شکل تجاوز به زنان غربی نشان دهد. همزمان او با تکرار برخی اصطلاحات، افکار خاصی را به خواننده منتقل می‌سازد. از جمله‌ی این عبارات، اصطلاح «أكذوبة» (صالح، ۱۹۸۷: ۳۳ و ۳۶ و ۳۷ و ۵۰ و ۵۲ و ..) است که به معنای «دروغ و بازیچه»، برای توصیف شخصیت اصلی داستان، به‌کار رفته و در مراحل مختلف داستان از زبان خود مصطفی، راوی، استاد و وکیل مصطفی برای وصف ویژگی وی استفاده شده است. تکرار چندین باره‌ی این کلمه، بیان‌کننده‌ی موضوع اصلی داستان، یعنی تقابل شرق و غرب و بازیچه‌بودن انسان عربی در مقابل استعمارگران می‌باشد.

نکته‌ی دیگری که در تکرار آن نکات قابل ذکری وجود دارد، جمله‌ی: «الشَّجْرَةُ تَمُو بِبَسَاطَةٍ، وَجَدُّكَ عَاشَ وَسَيَمُوتُ بِبَسَاطَةٍ» (همان: ۴۵ و ۵۴) می‌باشد که مصطفی از این جمله، با عنوان

حکمت و راز نام می‌برد و گویای سادگی مردمان شرقی در مقابل دو رنگی و نیرنگ‌بازی استعمارگرن غربی است.

### ب) ذکر اماکن

مکان، گستره‌ی وسیعی از رمان طیب صالح را شامل می‌شود و اهمیت آن در این رمان به حدی می‌باشد که مؤلف در نامگذاری رمان خود از اسم مکان استفاده کرده است و کلمه‌ی «موسم» دلالت بر بُعد زمانی و دو کلمه‌ی «هجرت» و «الشمال»، دلالت بر بُعد مکانی دارد. برخی ناقدان معتقد هستند که در اصطلاح «هجرت»، غلبه با بُعد مکانی است؛ همان‌طور که در کلمه‌ی «رحیل»، غلبه با بُعد زمانی است (العید، ۱۹۸۵: ۲۶۸).

با بررسی توصیف اماکن مختلف و نام‌گذاری دقیق آن‌ها، اهمیت بُعد مکانی رمان بیش از پیش آشکار خواهد شد. نکته‌ی قابل توجه دیگر اینکه «مکان رمان تنها از طریق نفوذ قهرمان یا شخصیت‌های داستانی در خود شکل می‌گیرد. در رمان هیچ مکان از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد، بلکه مکان‌ها از لابه‌لای حوادثی که توسط قهرمان داستان رقم می‌خورد، خلق می‌شود» (بحراوی، ۱۹۹۰: ۲۹). در رمان، توصیف تمام مکان‌ها با جزئیات کامل آمده که با تصویرپردازی بی‌نظیری، ویژگی‌های کامل آن‌ها را در ذهن خواننده تداعی می‌کند. نویسنده در توصیف اتاق مصطفی سعید در لندن می‌گوید: «غُرْفَةُ نومي مَقْبَرَةُ تُطَلُّ عَلَى حَدِيقَةٍ، سَتَائِرُهَا وَرْدِيَّةٌ مَنْتَقَاةٌ بِعِنَايَةٍ، وَسَجَادٌ سُنْدَسِيٌّ دَافِيٌّ وَالسَّرِيرُ رَحْبٌ مَخْدَاتُهُ مِنْ رِيشِ النِّعَامِ. وَأَضْوَاءٌ كَهْرَبَائِيَّةٌ صَغِيرَةٌ، حَمْرَاءٌ وَزُرْقَاءٌ، وَبِنَفْسَجِيَّةٍ، مَوْضُوعَةٌ فِي زَوَايَا مَعِينَةٍ. وَعَلَى الْجُدْرَانِ مَرَايَا كَبِيرَةٌ... تَعْبُقُ فِي الْغُرْفَةِ رَائِحَةُ الصَّنَدَلِ الْمَحْرُوقِ وَالنَّدِ، وَفِي الْحَمَامِ عَطُورٌ شَرْقِيَّةٌ نَفَادَةٌ، وَعَقَاقِيرُ كِيمَاوِيَّةٌ، وَدُهُونٌ، وَمَسَاحِيقٌ، وَحُبُوبٌ. غُرْفَةُ نومي كَانَتْ مِثْلَ غُرْفَةِ عَمَلِيَّاتٍ فِي مُسْتَشْفَى» (صالح، ۱۹۸۷: ۳۵) بدین ترتیب، نویسنده با بیان تمام مشخصات، به توصیف اتاق خود می‌پردازد. «برای اینکه توصیف مکان با تمام جزئیات و ابعادش صورت گیرد، رمان‌نویس عناصر فیزیکی مکان را به خدمت می‌گیرد و با این کار جهان خارجی را به همراه جزئیاتش وارد دنیای تخیلی رمان می‌سازد؛ به طوری که خواننده احساس می‌کند که واقعاً در یک جهان واقعی، نه در جهان خیالی به سر می‌برد» (بتقه، ۲۰۱۰: ۶).

مسأله‌ی قابل توجه در توصیف مکان این است که جزئیات به صورت «مؤثر» و «مرتبط» ذکر شود. البته نباید در بیان جزئیات افراط نمود؛ زیرا در این صورت ادبیات به جغرافیا و حوادث تابناک یک رمان، به تاریخ بدل می‌گردد و آزادی و رها بودن خیال را سلب می‌کند (مرتاض، ۱۹۹۸: ۱۲۸). با نگاهی به توصیفات مکانی در این رمان، می‌توان دریافت که نویسنده این تعادل را حفظ

نموده و هرگز در وصف جزئیات، پا را از حدود ادبی فراتر ننهاده است. از اماکن مورد توجه در این اثر، شکوه شهرهای اروپایی است که درباره‌ی آن‌ها چنین می‌گوید: «وَأَنْظُرُ إِلَى الْيَسَارِ وَالْيَمِينِ، إِلَى الْخُضْرَةِ الدَّائِنَةِ، وَالْقُرَى السَّكُونِيَّةِ الْقَائِمَةِ عَلَى حَوَافِي التَّلَالِ. سَقُوفُ الْبَيْوتِ حَمْرَاءُ، مَحْدُودِيَّةٌ كَظُهُورِ الْبَقْرِ، وَثَمَّةٌ غَلَالَةٌ شِفَافَةٌ مِنَ الضَّبَابِ، مَنْشُورَةٌ فَوْقَ الْوُدْيَانِ» (صالح، ۱۹۸۷: ۳۱). در این تصویرپردازی زیبا هم، مؤلف به خوبی جلوه‌های زیبایی از طبیعت و مناظر اروپا را به خواننده ارائه می‌دهد و خیال او را برای تصور این تصاویر بی‌نظیر با خود همراه می‌سازد. خانه‌های غربی نیز در شکلی متفاوت از خانه‌های آفریقایی بنا شده و تمام سطوح زندگی با آنچه مصطفی در وطن خود دیده، متفاوت است.

### ج) توجه به میراث

از آنجایی که موضوع این اثر، تقابل شرق استعمارشده و غرب استعمارکننده می‌باشد، اهتمام به میراث و داشته‌های فرهنگی و فولکلوریک شرق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نویسنده نیز از این امر به خوبی آگاه است، زیرا در این تقابل تمام ارکان شرق در مقابل غرب قرار می‌گیرد. سنت‌های جهان عرب، در برابر فرهنگ و سنت غرب می‌ایستد تا از موجودیت و اعتبار خود دفاع کند. طیب صالح از ابتدای رمان به وصف این سنت‌ها و ترجیح آن به سنن اروپایی از اقدام می‌کند: «وَجَاءَتْ أُمِّي تَحْمِلُ الشَّايَ. وَفَرَعٌ أَبِي مِنْ صَلَاتِهِ وَأُورَادِهِ فَجَاءَ. وَجَاءَتْ أُخْتِي، وَجَاءَ أَحْوَايَ، وَجَلَسْنَا نَشْرَبُ الشَّايَ وَتَحَدَّثُ، شَأْنَنَا مِنْذُ تَفْتَحَتْ عَيْنَايَ عَلَى الْحَيَاةِ. نَعَمْ، الْحَيَاةُ طَيِّبَةٌ، وَالدُّنْيَا كَحَالِهَا لَمْ تَتَغَيَّرْ» (صالح، ۱۹۸۷: ۶).

نویسنده در این توصیف زیبا از زندگی خود در یکی از روستاهای سودان، صمیمیت و محبت میان اعضای یک خانواده را به تصویر می‌کشد. او که تازه از اروپا بازگشته، از تجربه‌ی مجدد این صمیمیت لذت خاصی می‌برد و زیبایی زندگی را پس از هفت سال اقامت در غرب مجدداً تجربه می‌کند. این حیات سنتی تا حدی برای نویسنده، دلنشین است؛ چرا که با ترک آن، در طول تحصیل در لندن، از زیبایی زندگی به دور بوده است. بنابراین زندگی مدرن و مرفه اروپایی و آداب غربی، هرگز نمی‌تواند به زیبایی رسوم شرقی باشد. او با دیدن این مناظر زیبای زندگی، آرامش گمشده‌ی خود را باز می‌یابد: «فَأَحْسُ بِالظَّمَانِيَّةِ. أَحْسُ أَنَّي لَسْتُ رِيثَةً فِي مَهَبِّ الرِّيْحِ، وَلَكِنِّي مِثْلُ تَلْكَ النَّخْلَةِ، مَخْلُوقٌ لَهُ أَصُولٌ، لَهُ جَذْوَرٌ لَهُ هَدْفٌ» (همان: ۵). مخاطب عبارات طیب صالح در این قسمت، غرب و استعمارگران هستند. او با برشمردن سنت‌ها و آداب مردمان خویش، خطاب به

آنان می‌گویند که مردم تحت استعمار آنان دارای اصالت و ریشه بوده و بر اساس آداب، سنن و مقاصد خویش زندگی می‌کنند و هرگز با فرهنگ‌های تحمیلی روی آرامش را نخواهند دید.

#### د) صحنه‌پردازی

صحنه‌پردازی‌های طیب صالح آن‌چنان زیبا و واقعی نمایانگر می‌شود که خواننده را مجذوب خود ساخته و تصویر این صحنه‌ها را در ذهن او تداعی می‌نماید. این تصویرپردازی‌ها به خواننده کمک خواهد کرد تا به درک عمیقی از درون‌مایه اصلی داستان دست یابد.

نویسنده هر موقعیتی را با تصاویری زیبا وصف می‌کند؛ وقتی به لندن یا روستا می‌رسد، به وصف مناظر انسانی و طبیعی آن‌ها می‌پردازد، وقتی در قطار یا کنار رود نیل است، با زیبایی تمام جریان و حرکت آن‌ها را به تصویر می‌کشد و در هنگام روستاگردی، خانه‌های آن را صحنه‌پردازی می‌کند: «غرف توّدي بعضُها إلى بعضٍ، بعضُها لها أبوابٌ وطبئةٌ لأبَدٍ أنْ تنحني كَي تَدْخُلها وبعضُها ليست لها أبوابٌ إطلاقاً، بعضُها لها نوافذٌ كثيرةٌ، وبعضُها ليست لها نوافذٌ. حيطانها ملساءٌ مطليةٌ بمادةٍ هي خليطٌ من الرمل الخشنِ والطينِ الأسودِ وزبالةِ البهائمِ، وكذلك السطوحُ، والأسقفُ من جذعِ النَّخيلِ وخشبِ السنطِ وجريدِ النَّخيلِ» (صالح، ۱۹۸۷: ۷۵). در این صحنه‌پردازی، شکل خانه‌ها و ظاهر بیرونی آن به‌گونه‌ای به تصویر کشیده می‌شود که برای هر خواننده‌ای تصور آن آسان می‌باشد. به‌طوری‌که هرکسی بعد از خواندن آن می‌تواند به راحتی تصویری از آن را در ذهن خود داشته باشد و حتی آن را بر روی کاغذ بکشد. این چیزی جز تبحر نویسنده در خلق تصاویر عینی و صحنه‌پردازی دقیق نیست.

#### ح) تصویرپردازی

طیب صالح در رمان‌هایش، خصوصاً داستان «موسم الهجرة إلى الشمال»، از تصاویر هنری چون استعاره و تشبیه استفاده می‌کند؛ ولی غالباً تصاویر هنری او از منظر حسی است. وی ذهن را در ایجاد ترکیب‌های پیچیده به تکلف نمی‌اندازد و برای انتقال صحیح معانی، مظاهر جدید تمدن امروزی را به پدیده‌های سنتی تشبیه می‌کند تا هم ارزش سنت را نشان داده و هم به درک خواننده کمک کند. تشبیهات داستان دارای خیالی عمیق بوده و در بیشتر آن‌ها طبیعت به عنوان مشبه‌به قرار گرفته است: «والأصواتُ لها وقعٌ نظيفٌ في أذني، مثل حفيفِ أجنحةِ الطير» (صالح، ۱۹۸۷: ۳۱) این تشبیه گویای تسلط کامل نویسنده بر محیط طبیعی است که یکی از زیبایی‌های آن را اخذ و در متن داستانش به صورت تشبیه می‌آورد.

استعاره‌های طیب صالح هم در نوع خود بی نظیر است؛ تا جایی که در برخی موارد، خود نویسنده هم از آوردن آن ابراز تعجب می‌کند: «أنني قلت في نفسي أن القمر مقلّم الأظافر. لا أدري لماذا خيل لي أن القمر مقلّم الأظافر؟» (همان: ۸۵) با توجه به این که رمان سرشار از صحنه‌پردازی‌ها و توصیفات اماکن و جلوه‌های طبیعی و انسانی است، تصویرپردازی هم در این توصیفات جلوه می‌نماید و به زیبایی این وصف‌ها افزوده است.

### سطح تبیین

در این مرحله محقق به تحلیل متن به عنوان جزئی از روند مبارزه‌ی اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت می‌پردازد. می‌توان از مرحله‌ی تفسیر به مرحله‌ی تبیین با توجه به این نکته گذر نمود که با بهره‌گرفتن از جنبه‌های گوناگون دانش زمینه‌ای به عنوان شیوه‌های تفسیری در تولید و تفسیر متون، دانش یاد شده باز تولید خواهد شد. بازتولید، مراحل گوناگون تفسیر و تبیین را به هم پیوند می‌زند؛ زیرا درحالی که تفسیر چگونگی بهره‌جستن از دانش زمینه‌ای را در پردازش گفتمان مورد توجه قرار می‌دهد، به تبیین شالوده‌ی اجتماعی و تغییرات دانش زمینه‌ای و بازتولید آن در جریان کنش گفتمانی می‌پردازد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۵-۲۵۰). این سطح گفتمان «به مانند زمینه‌ای [است] که سه مرحله (متن، تعامل بین مرحله‌ی تولید و تفسیر و زمینه‌ی اجتماعی) در آن بررسی و تحلیل می‌شوند» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۲۹).

### ایدئولوژی

هر زمانی بر پایه‌ی یک ایده‌ی کلی شکل گرفته و نویسنده باورهای خود را در قالب آن بیان می‌کند. در واقع رمان «کانالی است که طی آن شالوده‌ی اصلی از داستان‌نویس به دریافت‌کننده منتقل می‌شود» (لحمدانی، ۱۹۹۱: ۴۵) این باور با نقش‌آفرینی شخصیت‌ها و در لابه‌لای صحنه‌ها، تصاویر و حوادث به خواننده منتقل می‌شود. ایدئولوژی هر رمان با موضوع آن متفاوت است و تنها با تفکر عمیق در سیر داستان و حوادث آن می‌توان بدان دست یافت.

استعمار و مسائل مربوط به آن، تأثیر بسیاری بر ادبیات معاصر عرب داشته و یکی از اندیشه‌های رایج در رمان‌های شرقی استعمارستیزی است. رمان حاضر تصویری از شرایط اجتماعی سودان را در جهان پس از استعمار نشان می‌دهد. در داستان «موسم الهجرة إلى الشمال»، خبری از حضور فیزیکی استعمارگران نیست، اما برای مردمان ساکن این منطقه مسأله‌ی مبارزه با استعمار هنوز باقی است و مبارزه با استعمار، در شکل مواجهه‌ی شخصیت اصلی داستان «مصطفی سعید»، با زنان

## تحلیل گفتمان انتقادی در رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» (بر اساس الگوی فرکلاف) ۶۱

غربی جلوه‌گر می‌شود. نویسنده در قسمت‌های مختلف داستان و در کانون حوادث، با جملاتی خاص از استعمار ابراز تنفر نموده است. او از زبان یکی از بازنشستگان اداری در مورد مکر استعمارگران و ایجاد نفرت در مردم علیه کارگزاران و ایجاد محبت به انگلیسی‌ها چنین می‌گوید: «يَسْخَرُونَنا نحن المُوْطَفِين الصَّغَارِ أَوْلَادَ الْبَلَدِ لَجَلْبِ الْعَوَائِدِ، وَيَتَذَمَّرُ النَّاسُ مِنَّا وَيَشْكُونَ إِلَى الْمَفْتَشِ الْإِنْكَلِيزِي. وَكَانَ الْمَفْتَشُ الْإِنْكَلِيزِي طَبْعاً هُوَ الَّذِي يُغْفَرُ وَيَرْحَمُ. هَكَذَا عَرَسُوا فِي قُلُوبِ النَّاسِ بُغْضَنَا، نَحْنُ أبنَاءُ الْبَلَدِ، وَحُبُّهُمْ هُمُ الْمُسْتَعْمَرُونَ الدِّخْلَاءِ» (صالح، ۱۹۸۷: ۵۷). یکی دیگر از مواردی که راوی در آن به ذم غرب پرداخته، قسمت‌هایی است که در آن آداب و سنت‌های غربی را با جامعه‌ی خویش مقایسه می‌کند: «ذَاكَ دَفءَ الْحَيَاةِ فِي الْعَشِيرَةِ، فَقَدْتَهُ زَمَاناً فِي بِلَادِ (تموت من البرد حيتانها)» (همان: ۵).

نویسنده در توصیف غرب از عبارت خاص «تموت من البرد حيتانها» استفاده می‌کند تا خواننده را متوجه نفرت خود از جامعه‌ی بی‌روح اروپا سازد که در مقابل آن، زندگی محبوب و گرم شرقی و مردمان خون‌گرم آن قرار دارند. اما این تنفر از استعمار در فضای ماجرای اصلی داستان شکل می‌گیرد، آنجا که مصطفی دست به تجاوز و هتک حرمت زنان غربی می‌زند و در نهایت آنان را به کام مرگ می‌کشد. این نگاه منتقمانه به غرب در قسمتی از داستان که مصطفی با زنی اسپانیایی آشنا می‌گردد، نمودار می‌شود. او این دیدار را این‌گونه بیان می‌کند: «وَتَخَيَّلْتُ بَرَهَةً. لِقَاءَ الْجُنُودِ الْعَرَبِ لِأَسْبَانِيَا. مِثْلِي فِي هَذِهِ اللَّحْظَةِ، أَجْلِسُ قِبَالَةِ إيزابيلَا سيمور، ظمأً جُنُونِي تَبَدَّدَ فِي شَعَابِ التَّارِيخِ فِي الشَّمَالِ» (همان: ۴۶).

این جمله‌ی مصطفی و طرز نگاه او به رابطه با ایزابیلَا سیمور، نشان‌دهنده‌ی حس انتقامی است که از سال‌ها رنج و بدبختی حاصل از سلطه‌ی استعمار بر کشورهای عربی در دل دارد. گویی او در رابطه‌ی خود با زنان در حال جنگ است و با تعرّض و کشتن زنان، در پی انتقام تجاوز اروپایی‌ها به کشورهای عربی است.

### سطح تفسیر

متون براساس پیش‌فرض‌هایی که به ویژگی‌های متنی ارزش می‌دهند، تولید و تفسیر می‌شوند. تفسیرها، ترکیبی از محتویات متن و ذهنیت (دانش زمینه‌ی) مفسّر است که در تفسیر متن، آن را به کار می‌بندد (فرکلاف: ۱۳۷۹: ۲۱۵). در این سطح نیز باید به پرسش‌هایی نظر داشت: ۱- بافت یا زمینه: تفسیرهای مشارکین گفتمان از بافت موقعیت و بینامتنی چیست؟ ۲- انواع گفتمان: چه نوعی از گفتمان مورد استفاده خواهد بود؟

اما توجه به این نکته لازم است که مرحله‌ی تفسیر، به خودی خود، بیانگر روابط قدرت و سلطه و ایدئولوژی‌های نهفته در پیش‌فرض‌های یاد شده نیست تا کنش‌های گفتمانی معمول را به صحنه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی تبدیل کند؛ بلکه در تحقق این هدف، استفاده از مرحله‌ی تبیین نیز ضرورت دارد (همان: ۲۱۵-۲۴۴).

### بافت موقعیتی رمان

زمان داستان یکی از عناصر این سطح بررسی است. در واقع زمان و جامعه، دو جوهر اجتناب ناپذیر رمان هستند و داستان، موازنه‌ای میان تقسیمات گذشته، حال و آینده است. ادوارد مورگان فوستر<sup>۱</sup>؛ رمان‌نویس مشهور انگلیسی، داستان را «نقل رشته‌ای از حوادث برحسب توالی زمان» می‌داند (فوستر، ۱۳۶۹: ۱۱۳). زمان این رمان به سال‌های (۱۸۹۹-۱۹۵۶م)، مقطع استعمار سودان به‌وسیله‌ی انگلیس، موقعیت و فضای آن برمی‌گردد. گرچه طیب صالح به‌صورت مستقیم به این موضوع اشاره نکرده، اما حضور استعمار در سرتاسر رمان قابل مشاهده است و رد پای آن در تمام بدبختی‌های مردم سودان دیده می‌شود. در همین رویکرد غرب برای نویسنده و راوی رمان، دنیایی سرد و خشنی است: «حَتَّى أَحْسَسْتُ كَأَنَّ ثُلْجًا يَدُوبُ فِي دَخِيلَتِي، فَكَأَنِّي مَقْرُورٌ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» (صالح، ۱۹۸۷: ۵). این دنیای یخ‌زده‌ی غرب، همان خشونت و ناجوانمردی استعمار است که نویسنده آن را منجمد و بی روح توصیف می‌کند. نویسنده در کنار این زندگی تحمیلی، نگاهی هم به آداب و رسوم و فرهنگ نادرست جامعه‌ی خویش دارد. اوج این فرهنگ و باور غلط در امتناع مردم از اعطای اجازه به کودکان جهت تحصیل و نیز در عدم رعایت حقوق زن تبلور می‌یابد؛ آن‌جایی که حتی مصطفی با درخواست یکی از عوامل حکومت تصمیم به تحصیل می‌گیرد، اما بیشتر همسالان او از تحصیل امتناع می‌ورزند. این ضعف اجتماعی و فرهنگ نادرست جامعه، گاهی از زبان راوی و یا مصطفی به‌تفصیل گفته می‌شود و گاهی از زبان بازرس انگلیسی مدرسه: «هَذَا الْبَلَدُ لَا يَتَّسَعُ لِدَهْنِكَ، فَسَافِرْ. إِذْهَبْ إِلَى مِصْرَ أَوْ لِبْنَانَ أَوْ إِنْ كَلْتَرَا. لَيْسَ عِنْدَنَا شَيْءٌ نُعْطِيكَ إِيَّاهُ بَعْدَ الْآنَ» (همان: ۲۶). اگرچه این جمله بیانگر مدارج پایین تحصیلات در سودان است، اما ذکر مصر و انگلیس به‌عنوان کشورهایایی که از امکانات تحصیلی بیشتری برخوردارند، نشان‌دهنده‌ی استعمارگری آن دو کشور است که سال‌ها بر سودان تسلط داشتند و سبب عقب‌ماندگی سودان شده‌اند. از این منظر، رمان در واقع مسأله‌ی تقابل دو جهان که یکی در قالب «استعمارگر»، «متمدن»، «شمال»، «غرب» و دیگری در قالب «استعمارشده»، «عقب‌مانده»، «جنوب»، «شرق» تجلی پیدا می‌کند را بررسی می‌کند و بنا بر اقتضای وطن جغرافیایی خود-



آفریقا - مفهوم ثابت و متداول «تقابل شرق و غرب» را به «جنوب و شمال» تغییر می‌دهد. به همین خاطر می‌توان عنوان داستان الطیب صالح را «موسم الهجرة إلى الغرب» نامید (طرابیسی، ۱۹۹۷: ۱۴۲).

### بینامتنیت

بینامتنیت از موضوعاتی است که در گفتمان کاوی متون ادبی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. «هر متنی همچون معرفتی از نقل قول‌ها ساخته می‌شود [و] به منزله‌ی جذب و دگرگون‌سازی متن دیگر است» (کریستوا، ۱۳۸۱: ۴۱). بینامتنیت در رمان حاضر، به‌کارگیری شخصیت اسطوره‌ای و داستانی اتللو<sup>۱۱</sup> می‌باشد که از نمایش‌نامه‌ی اتللو شکسپیر<sup>۱۲</sup> برگرفته شده و در متن رمان با عنوان «عطیل» آمده است. مصطفی سعید با اتللو همزادپنداری کرده و برای به‌دست آوردن دل ایزابلا سیمور می‌گوید: «أنا مثل عطيل. عربي أفريقي» (صالح، ۱۹۸۷: ۴۲). در واقع مصطفی برای فریب ایزابلا، خود را مثل قهرمان اسطوره‌ای اتللو نشان می‌دهد که وجه مشترک آن دو، سفر از آفریقا به اروپا و ارتباط با زن اروپایی و چرب زبانی هر دو در جذب زنان به‌سوی خود بود؛ در حالی که تمایزی آشکار بین آن دو است؛ اتللو نماد عاشق واقعی بود که معشوقی یگانه داشت، اما مصطفی با فریب تعداد زیادی از زنان، درصدد قتل آن‌ها بود. مصطفی هنگام محاکمه در نجوای درونی خود به این اختلاف اشاره می‌کند: «قَتَلْتُهَا أَنَا. أَنَا صَحْرَاءُ الظَّمَا . أَنَا لَسْتُ عطيلًا . أَنَا أَكْذُوبَةٌ» (همان: ۹۸). بدین صورت، طیب صالح با یافتن مشابهت بین شخصیت اتللو و مصطفی، از قناع او برای تبیین شخصیت داستان خود استفاده می‌کند. علاوه بر این در بخش‌های مختلفی از داستان، از آیات قرآن کریم نیز بهره می‌برد؛ در بخشی از داستان مصطفی خطاب به زن اروپایی می‌گوید: «وَلَكِنْ إِلَى أَنْ يَرْتِ الْمَسْتَضْعَفُونَ الْأَرْضَ، وَتَسْرُحُ الْجِيوشُ، وَيَرَعَى الْحَمْلُ آمِنًا بِجَوَارِ الذُّبِّ» (همان: ۴۵) این گفته در واقع اشاره‌ای زیبا به مژده‌ی کتاب الهی در تسلط ضعفاء بر زمین و به ارث بردن آن می‌باشد که در سوره‌ی قصص از آن سخن به میان آمده است: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (القصص/۵)

### بافت درونی رمان

برخلاف بافت موقعیتی که به ساختار متن رمان توجه دارد، در بافت درونی درونمایه‌ی رمان از بعد احساسی و عقلی بررسی می‌شود که در این بخش، به جایگاه عاطفه و تفکر در رمان مذکور پرداخته می‌شود.

## الف) عاطفه

عاطفه، محرک نویسنده است. «عبد القادر أبو شریفه» با مثالی ساده، تأثیر عاطفه در ایجاد یک فعل را این‌گونه بیان می‌کند: «مثلاً رفتن به باغ، کار فکر است اما اشتیاق رفتن به آنجا و گذراندن اوقات در ساعاتی معین، کار عاطفه است» (أبو شریفه، ۱۹۹۰: ۲۵). همان‌گونه که در عبارت زیر مشاهده می‌شود، طیب صالح عواطف و احساسات درونی خویش را خالصانه به خواننده انتقال می‌دهد:

راوی و قهرمان داستان هر دو در دوران تحصیل، دور از وطن خود زیسته‌اند که این امر باعث شده تا شوق به وطن در برخی از قسمت‌های داستان بیان گردد: «أحياناً في أشهر الصيف في لندن، إثر هطلة مطر، كنت أشم رائحتها. في لحظات خاطفة قبيل مغيب الشمس، كنت أراها. في أخريات الليل، كانت الأصوات الأجنبية تصل إلى أذني كأنها أصوات أهلي هنا» (صالح، ۱۹۸۷: ۵۳).

توصیف زیبایی راوی از مناظر و بیان افکار و تخیلات او در غربت با عاطفه‌ای سرشار، نشان می‌دهد که طیب صالح مانند درون‌مایه‌ی اصلی، عاطفه‌ی صمیمی و خالص خود را برای تمجید از روستا به‌عنوان نماد شرق به‌کار می‌گیرد. این وصف و تکریم در صحنه‌پردازی او از نیل، خانه‌های روستا، مزارع و زندگی کشاورزی موج می‌زند.

## ب) تفکر

بر هر رمانی علاوه بر ایدئولوژی، تفکری غالب سایه می‌افکند که این فکر غالب، از ایدئولوژی نویسنده در رمان جدا نیست. اگر ایدئولوژی طیب صالح مبارزه با استعمار باشد، می‌توان گفت که تفکر غالب او در این رمان تقابل شرق و غرب است. این تقابل از همان ابتدای داستان با ترجیح سنن شرقی بر غرب شروع می‌شود و با ماجرای اصلی یعنی تجاوز و خونریزی مصطفی به اوج می‌رسد. استاد مصطفی، پروفیسور ویستریکین در دفاع از او به این تقابل چنین اشاره می‌کند: «لكنُ برفُسور فِستِرِكِين حَوَّلَ الْمُحَاكَمَةَ إِلَى صِرَاعٍ بَيْنَ عَالَمَيْنِ، كُنْتُ أَنَا إِحْدَى صَحَايَاهُ» (صالح، ۱۹۸۷: ۳۷) در اینجا نویسنده با هوشیاری از زبان استاد مصطفی، به بیان تفکر غالب داستان می‌پردازد و مرگ زنان را نه ب‌ه‌خاطر گناه مصطفی، بلکه نتیجه‌ی تقابل دو جهان شرق و غرب می‌داند. او تمدن غربی را باعث این خونریزی می‌داند که انسان‌ها را به خشم و نفرت می‌کشاند: «مصطفی سعید یا حضراتِ المحلِّفِينَ إنسانٌ نبيلٌ، استوعبَ عَقْلُهُ حَضَارَةَ الْعَرَبِ» (همان: ۳۶).

تأثیر خونین و مرگبار تمدن غرب، جلوه‌ی دیگری از این تقابل است که در پوشش ماجرای مصطفی و زنان غربی، به تأثیرات مرگبار استعمار بر سرزمین‌های تحت سلطه می‌پردازد. از طرفی دیگر، رابطه‌ی مصطفی با این زنان از رابطه‌ی جنسی تجاوز نمی‌کند؛ «زیرا دختران انگلیسی مصطفی را مظهر قدرت بدنی و انسانی ابتدایی می‌دانستند و او را حیوانی آفریقایی تصور می‌کردند که فقط برای کسب لذت مادی مناسب بود. آنان برای وی ارزش انسانی قائل نبودند تا رابطه‌ای عاشقانه برقرار کنند. این نوع رابطه در واقع رابطه‌ی استعمار با کشورهای مستعمره است. استعمار، امکانات و ثروت‌های مادی این کشورها را به غارت می‌برد و سپس آن‌ها را ترک می‌کند» (النقاش، ۱۹۷۱: ۱۴۱).

### نتیجه‌گیری

تحلیل گفتمان انتقادی، بر سازه‌گرایی اجتماعی مبتنی است و تحلیل گفتمان انتقادی رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» بر اساس الگوی فرکلاف در سه سطح: توصیف (شامل تحلیل زبانی)؛ تفسیر (بحث از تولید و مصرف متون)؛ و تبیین (عوامل اجتماعی و ایدئولوژی) حاکی از نتایجی است که می‌توان در سایه‌ی این الگو به‌عنوان قالبی دارای شاکله‌ی خاص بدان رسید و عبارتند از:

- در سطح توصیف، به‌طور کلی زبان نویسنده روان و برای خوانندگان قابل فهم بوده و از رمز و اسطوره دوری می‌گزیند. اسلوب بیان استوار، متین و دارای صداقت لحن است. مؤلف از اصطلاحات زندگی بدوی که نشانگر اهتمام او به سنت و فرهنگ اصیل عربی می‌باشد، استفاده نموده است. تکرار در این رمان با ذکر چندین باره‌ی ارتباط مصطفی با زنان غربی جلوه نموده تا جنگ علیه استعمار را بارها در شکل تجاوز به زنان غربی نشان دهد. صحنه‌پردازی و تصویرپردازی، بخش قابل توجهی از رمان طیب صالح را به خود اختصاص می‌دهد که به خواننده کمک می‌کند تا به درک عمیقی از موضوع و درون‌مایه‌ی اصلی داستان دست یابد.

- در سطح تبیین که بیانگر ایدئولوژی نویسنده می‌باشد، مبارزه با استعمار و مذمت آن جلوه‌گر می‌شود که در شکل مواجهه‌ی شخصیت اصلی داستان «مصطفی سعید»، با زنان غربی بروز یافته است. این تنفر از استعمار در فضای ماجرای اصلی داستان شکل می‌گیرد؛ آنجایی که مصطفی دست به هتک حرمت زنان غربی می‌زند و در نهایت آنان را به کام مرگ می‌کشاند. بنابراین دید کلی داستان و ایدئولوژی غالب در این رمان، بر اساس مقابله با استعمارگران و بیان احساس واقعی مردمان شرقی به سال‌ها تجاوز و استعمار می‌باشد.

- در سطح تفسیر، بافت موقعیتی رمان مورد بررسی قرار می‌گیرد. زمان این رمان به سال‌های استعمار سودان برمی‌گردد و حضور استعمارگران و تأثیر آنان در سرتاسر رمان قابل مشاهده است. همچنین در زمینه‌ی بینامتنیت، استفاده از شخصیت عطیل (اتللو) و مفاهیم قرآنی در این رمان مشهود است. در بافت درونی نیز تفکر تقابل شرق و غرب مورد توجه نویسنده قرار گرفته است.

### پی‌نوشت‌ها

1. Zellig Harris
2. Halliday's functional linguistics
3. Fowler
4. Hodge
5. Kress
6. Trew
7. Norman Fairclough
8. Paul Michel Foucault
9. Antonio Gramsci
10. Edward Morgan Forster
11. Othello
12. William Shakespeare

### منابع و مأخذ

قرآن کریم

#### کتاب‌ها

- أبوشریفة، عبدالقادر، (۱۹۹۰)، مدخل الى تحليل النص الادبي، عمان: دارالفکر.
- بهرام‌پور، شعبانعلی، (۱۳۷۹)، درآمدی بر تحلیل گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
- بحرایی، حسن، (۱۹۹۰)، بنية الشكل الروائی. الطبعة الاولى. بیروت: دارالبیضاء.
- سلطانی، علی اصغر، (۱۳۸۴)، قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر نی
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، قدرت، گفتمان و زبان، تهران: نشر نی.
- شاهین، محمد، (۱۹۹۶م)، الأدب والاسطورة، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- شریبط، احمد، (۱۹۹۸)، تطور البنية الفنية فی القصة الجزائرية المعاصرة، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
- صالح، طیب، (۱۹۸۷)، موسم الهجرة إلى الشمال، ط ۱۴، بیروت: دارالعودة.
- طرابیسی، جورج، (۱۹۹۷)، شرق وغرب، رجولة وأنوثة، ط ۴، بیروت: دار الطلیعة للطباعة والنشر.
- علیخانی، علی اکبر، (۱۳۸۶)، روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام، تهران: دانشگاه امام صادق
- العید، یمنی، (۱۹۸۵)، فی معرفة النص، ط ۳، بیروت: منشورات دارالآفاق الجديدة.
- فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹) تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

## تحلیل گفتمان انتقادی در رمان «موسم الهجرة إلى الشمال» (بر اساس الگوی فرکلاف) ۶۷

- فوستر، ادوارد مورگان، (۱۳۶۹)، جنبه‌های رمان، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه تهران.
- کریستوا، ژولیا، (۱۳۸۱)، کلام، مکالمه، رمان، ترجمه پیام یزدانجو، بسوی پسامدرن، تهران: نشر مرکز.
- لحمدانی، حمید، (۱۹۹۱)، بنية النص السردي، المركز الثقافي العربي للطباعة والنشر والتوزيع.
- مرتاض، عبدالملک، (۱۹۹۸)، في تقنيات السرد، کویت: عالم المعرفة.
- مکاریک، ایرناریما، (۱۳۸۵)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، چاپ دوم، تهران، آگاه.
- میلز، سارا، (۱۳۸۸)، گفتمان، ترجمه فتح محمدی، تهران: هزاره‌ی سوم.
- النصیر، یاسین، (۱۹۸۶)، اشکالية المكان في النص الأدبی، بغداد: دار الشؤون الثقافية العامة.
- النقاش، رجاء، (۱۹۷۱)، ادباء معاصرون، القاهرة: الهلال.
- وان دایک، تون.ای (۱۳۸۲)، تحلیل انتقادی گفتمان، گروه مترجمان ایزدی، بهرام‌پور، خرمایی، کاشی، میرفخرایی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- الیسوعی، روبرت ب. کامبل، (۱۹۹۶)، أعلام الادب العربي المعاصر، ۲م، بیروت: مرکز الدراسات للعالم العربي المعاصر، جامعة القديس يوسف.
- یورگنسن، ماریان و لوئییز فیلیپس، (۱۳۸۹)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

### مقالات

- آقا گل‌زاده، فردوس و مریم سادات غیاثیان، (۱۳۸۶)، «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی»، مجله زبان و زبان‌شناسی، دوره سوم، شماره ۵: ۳۹-۵۴.
- آقا گل‌زاده، فردوس، (۱۳۸۶)، «تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات»، ادب پژوهی، دوره ۱، شماره ۱: ۱۷-۲۷.
- بتقة، سلیم، (۲۰۱۰)، «تلمسات نظریة في المكان وأهميته في العمل الروائي»، مجلة المخبر، العدد ۶: ۲۷-۳۶.
- رضایی، غلامعباس، (۱۳۹۰)، «بررسی و نقد «زینب، مناظر و أخلاق ريفة» نخستین رمان معاصر عربی»، نقد ادب معاصر عربی، سال ۲، شماره ۱: ۵۹-۸۷.
- محسنی، محمدجواد، (۱۳۹۱)، «جستاری در نظریه و روش تحلیل گفتمان فرکلاف» معرفت فرهنگی اجتماعی، سال ۳، شماره ۳: ۶۳-۸۶.

### سایت الکترونیکی

- عصفور، جابر (۲۰۰۸)، «نقد موسم الهجرة إلى الشمال»،  
[www.dvdtarab.maktoob.com/f20/1258988.html](http://www.dvdtarab.maktoob.com/f20/1258988.html)

## تحليل الخطاب النقدي في رواية "موسم الهجرة إلى الشمال" (بناءً على نموذج فيركلاف)

بهمن هاديلو<sup>١</sup>

ابراهيم ناطق تجرق<sup>٢</sup>

### المُلخَص

الخطاب النقدي يطلق على نوع من العملية التكوينية التي من خلال تجاوز وصف البيانات اللغوية المجردة، يتم الانتباه إلى العمليات الفعالة في تشكيل الخطاب. في هذا النوع من تحليل الخطاب، يتم تناول المقاربتين الاجتماعية واللغوية. في النهج الاجتماعي، يوصف الخطاب و سياق الموقف، وفي النهج اللغوي، يتم وصف السياق النصي. رواية «موسم الهجرة إلى الشمال» وفق النموذج التحليلي لخطاب فار كلاف النقدي، في ثلاثة مستويات من هذه النظرية أي التوصيف، التبيين و التفسير، بطريقة وصفية تحليلية، تحتوي على نتائج هي: يحاول المؤلف بلغة بسيطة بعيداً عن التكلّف وباستخدام لغة قياسية، إعطاء القارئ فهماً عميقاً لموضوع الرواية. ايدولوجية المؤلف هي مكافحة الاستعمار، التي تجلت في شكل علاقة شخصية الرواية بالنساء الغربيات. الفكر السائد في هذه الرواية هو المواجهة بين الشرق والغرب التي ظهرت في شكل مواجهة مصطفى مع النساء الغربيات وكانت نتيجة ذلك القتل وسفك الدماء. أيضاً حدث سياقها الظرفية في زمان استعمار السودان حيث قام الطيب صالح بخلق هذا العمل باستخدام المفاهيم القرآنية واستخدام المصطلحات العربية الأصلية وشخصية أتيل (عطيل).

**الكلمات الدليلية:** نقد الرواية، الخطاب النقدي، فيركلاف، الطيب صالح، موسم الهجرة إلى الشمال.

١- أستاذ مساعد في فرع اللغة العربية وآدابها بجامعة علوم القرآن الكريم و معارفه، قم

٢- خريج الدكتوراه في اللغة العربية وآدابها، بجامعة قزوین الدولي